

# آن طور که باید و شاید...

○ روح الله مهدی پور عمرانی

- عنوان کتاب: شاید
- نویسنده: لیلا حکیم الهی
- تصویرگر: علی مفاخری
- ناشر: شباویز
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۸ صفحه
- بها: ۵۰۰ تومان

در یک روز گرم تابستان، مادر به کودک می‌گوید که در حیاط بازی نکند. بازی در آفتاب داغ، باعث سردرد و خون‌دماغ شدن او می‌شود. بهتر است که بخوابد. کودک اما خوابش نمی‌برد. مادر، پیشنهاد می‌کند که کودک چشم‌هایش را ببندد و در خیالش، گوسفندها را بشمارد. کودک، چشم‌هایش را می‌بندد و گوسفندها را می‌شمرد، اما صداهایی می‌شنود. گمان می‌کند حیواناتی مانند گرگ، ببر، دایناسور، گول، دیو، اژدها و پدیده‌هایی مانند زلزله و جنگ به او حمله کرده‌اند، ولی با استفاده از دانش و تجربه خود، هیچ‌کدام از آن‌ها را باور نمی‌کند تا آن که مادر، به رعد و برق اشاره می‌کند و کودک پس از حصول اطمینان از اثرات رعد و برق، برای به خواب رفتن آماده می‌شود...  
جغرافیای سنی داستان، به حوزه کودک تعلق دارد؛ کودکی که بین سه سالگی تا شش سالگی معلق است. در این حوزه سنی، ممکن است کودکان بسیاری حضور داشته باشند. این دوره سنی، از مقاطع حساس و دشوار روان‌شناسی شخصیت به حساب می‌آید. مهم‌تر این که تحلیل روان‌شناسی ذهن، در این مرحله از رشد، از ویژگی و اهمیت بالایی برخوردار است. این که کودک سه یا شش ساله، توانایی درک و دریافت مسایل علمی و عقلی را تا چه اندازه دارد و رابطه‌اش با عقل احساسی و عقل حساب‌گر چیست و همچنین، برای درک واقعیت‌ها، چه قدر از لایه‌های تخیلی ذهن خود استفاده می‌کند و خلاصه این که نویسنده این حوزه سنی، چقدر و چگونه توانسته است به ذهن و زبان مخاطب اصلی متن خود نزدیک شود، از جمله جستارها و بحث‌هایی خواهد بود که در این بررسی - تا آن جا که بتوانیم - به آن خواهیم پرداخت.

## ۱- شکل‌شناسی متن

کتاب، با افتتاحیه معروف «یکی بود، یکی نبود»، آغاز می‌شود. این افتتاحیه، قرابت فراوانی با ذهن و زبان کودک دارد و به متن، حال و هوایی نقلی و قصوی می‌دهد.  
آیا صرف وجود عبارت «یکی بود، یکی نبود» در آغاز متن، نشانگر ساختمان قصوی و قصه‌وارگی متن است؟ در صورت منفی بودن پاسخ، نویسنده متن، با چه قصدی از این گزاره تقلیدی و کلیشه‌ای استفاده کرده است؟  
متن کتاب «شاید»، بنا به تعریف‌های موجود، متنی داستانی است. نوع و جنس روایت، زمان، زنده بودن رویداد، عناصر داستانی مانند دیالوگ، شخصیت‌های گوناگون، شبکه‌ی استدلالی و حضور پدیده‌ها و اشیای آشنای این زمانی، شکلی داستانی به متن داده است.  
تجربه قصه‌گویی برای کودکان، به ویژه

کودکان پیش از دبستان، نشان می‌دهد که به کار بردن افتتاحیه‌هایی از قبیل «یکی بود، یکی نبود»، «یکی هست و یکی نیست»، «روزی بود، روزگاری بود» و مانند آن، «گشایش» دلخواه و مقرون به ذهن کودک است و جذابیت مناسبی برای او دارد. بی‌رنگ و پیام این متن، این گمانه را تقویت می‌کند.

## ۲- روایت‌شناسی

متن داستانی «شاید»، از نظر روایت و زاویه دید، از نمونه‌های کمیاب به‌شمار می‌آید که در داستان‌های حوزه کودک به کار رفته است. معمولاً داستان‌های کودکان، از زبان راوی سوم شخص روایت می‌شود. داستان «شاید»، از دریچه روایت اول شخص نوشته شده است.  
در داستان‌هایی که با زاویه روایت اول شخص نوشته می‌شوند، دست‌کم، دو نوع «من» حضور دارند: یکی «من» داستان است و دیگری «من»



نویسنده.

«من» داستان، با «من» نویسنده تفاوت دارد.  
«من» راوی، داستانی را روایت می‌کند. این همان «من» داستانی است، اما «من» قصه‌گو و روایتگر نیست.  
در داستان «شاید»، «من» داستانی، بسیار به دانای کل محدود نزدیک است؛ هرچند که دانای کل نیست. این روزها در حوزه داستان‌های بزرگسال، «من» داستان، با «من» نویسنده، یکی است. برای همین است که هنگام خواندن بسیاری از داستان‌ها، به آسانی، نویسنده را با یکی از شخصیت‌ها که راوی داستان است، اشتباه می‌گیریم. برای همین است که در نقد و بررسی این داستان‌ها گفته می‌شود که ردپای نویسنده در

متن دیده می‌شود.

در کتاب «شاید»، «من» نویسنده، ورای «من» شخصیت راوی داستان قرار دارد.

ویژگی راوی اول شخص، نزدیکی به میدان رویداد و کانون کارزار است. اگر کودک بودن راوی را به این ویژگی اضافه کنیم، و استوارگی و صمیمیت داستان بیشتر و میزان باورپذیری و واقع‌نمایی آن افزایش می‌یابد.

نگاهی ژرف‌تر به متن یاد شده، نشان می‌دهد که علی‌رغم سادگی روایت و راوی، دو روایت در این متن، به موازات هم حرکت می‌کنند: یک روایت، در سطح بیرونی متن و زبان راوی داستان- شخصیت کودک - جاری است. این روایت، از جمله آغازین «یکی بود، یکی نبود»، شروع می‌شود و بیش از دوسوم از کل نثر داستان را دربرمی‌گیرد. روایت دیگری که به گونه‌ای از ژرفای متنی غایب برمی‌خیزد، بریده‌هایی از روایت‌های مستتر است که بر بستری از روابط بینامتنی به پیش می‌رود. اشاره‌های گذرا به «لوبیای سبز»، «دایناسور»، «غول» و «اژدها» تفسیر بینامتنی ساده‌ای را در ذهن خواننده، به‌ویژه خواننده ماهر برمی‌انگیزد. حتی اگر خواننده‌ای با شنیدن و خواندن اسم واژه‌های دایناسور، غول، اژدها و... مستقیم و از راه دلالت‌های ذهنی، به مفهوم آن پی نبرد، پرسشی در ذهنش شکل می‌گیرد.

موفقیت در طرح یک پرسش درست، موفقیت نویسنده در ساخت یک متن دینامیک به شمار می‌رود. فراموش نشود که پاسخ پرسش‌ها، در لایه‌های ذهنی پیش از گفتار، از سوی ذهن فعال راوی، در حوزه متن تدارک شده است؛ چنان که درباره دایناسورها، اژدها و غول، تفسیرهایی عقلانی می‌کند. مثلاً درباره دایناسورها می‌گوید: «خیلی وقت پیش مرده‌اند»

و درباره اژدها می‌گوید: «ولی اژدها که وجود ندارد.» هم‌چنین، درباره غول که از لوبیای سحرآمیز پایین آمده، چنین استدلال می‌کند: «ولی غول که فقط توی قصه‌هاست.»

کودکی (راوی) با این ذهنیت خردگرا، ولی واقعاً کودک، پس از مرور این فراگرد ذهنی و پرسش‌ها و پاسخ‌های فراوان و روش‌های علمی، استقرایی و حتی فانتاستیک در پایان داستان، از سر و صداهای پیرامونش بی‌بازاری نمی‌جوید. از ابرها می‌خواهد که به قول مادر، بیشتر به هم تنه بزنند، ببارند تا او فردا بتواند در حیاط خانه، خاک‌بازی کند. دنبال سنجاقک‌ها و پروانه‌ها بود، بدون آن که سرش درد بگیرد و از دماغش خون بیاید.

### ۳- مایه‌شناسی داستان

با آن که بررسی‌های کافی برای شناخت

تحلیل کودک، از بسیاری از ژرف‌ساخت‌های داستان‌ها صورت نگرفته و اگر هم چنین بررسی‌هایی صورت گرفته، هنوز دستاوردهای آن منتشر نشده است، نمی‌توان به کلی منکر تحلیل کودکان از متن‌های داستانی شد. البته منتقدان و مربیان کودکان، از نقدها و بررسی‌های ژرف‌ساختی سرباز نمی‌زنند.

بسیاری از نویسندگان حوزه کودک، هنگام نوشتن داستان، به روان‌شناسی کودکان و میدان ذهن و گستره درک و دریافت‌شان توجه دارند. در این داستان، نویسنده، دیالکتیک شناخت کودک را مدنظر داشته و پروسه شناخت ذهنی کودک را به تصویر کشیده است.

جست‌و جوی ذهن کودک در تخیلات و رویاها و رد پدیده‌های غیرواقعی و ترس‌آور مانند اژدها، دایناسور، غول و رسیدن به نمودهای واقعی زندگی، مانند کامیون که درکوجه، تیر آهن و آجر خالی می‌کند و یا زلزله و سیل که عوامل غیرارادی و تهدیدکننده زندگی به حساب می‌آیند و پدیده‌های اجتماعی که دست‌ساز و در اراده آدمی هستند، مانند جنگ و هواپیمای جنگی با یک روند منطقی، در پیشروی متن، صورت می‌گیرد.

(الف)

پدیده طبیعی: نور سوزان خورشید

سردرد، خون آمدن دماغ

(ب)

پدیده‌های جانوری (واقعی) گوسفند - گرگ -

پروانه - سنجاقک - ببر - شیر - ملخ

گوسفند را می‌خورد، دنبال‌شان می‌دوم،

گوسفند را می‌خورند

(ج)

پدیده‌های جانوری (فانتزی) دایناسور - اژدها.

غول

خیلی وقت پیش مرده‌اند، اصلاً وجود ندارد،

فقط توی قصه‌هاست

(د)

پدیده‌های طبیعی سیل - زلزله

این همه صدا ندارد، تخت من هم می‌لرزد

(ه)

پدیده‌های اجتماعی - جنگ

ولی بابا گفت که ما با کسی جنگ نداریم

(و)

پدیده‌های طبیعی - صدای رعد و برق ابر

عامل اصلی صدا در داستان می‌بارد

راوی برای پیشرفت متن، به پرسش درخور

ذهن خود می‌رسد. هنگامی که مادر می‌گوید:

«صدایی که شنیدی، صدای رعد و برق است»،

کودک می‌پرسد: «رعد و برق دیگر چیست؟»، مادر

جواب می‌دهد: «ابرها به هم تنه می‌زنند»، کودک دوباره می‌پرسد: «چرا به هم تنه می‌زنند؟»، اما مادر، از دادن پاسخ علمی طفره می‌رود و می‌گوید: «شاید با هم مسابقه می‌دهند.»

نویسنده می‌داند که داستان، حل المسائل نیست تا برای هر پرسشی، پاسخ علمی در آستین داشته باشد.

پیوند عقل آمارگر و منطق‌گرا از یک سو و عقل خیال‌گرا از سوی دیگر، صورت‌های گوناگون کاراکتر و شخصیت کودک راوی را شکل می‌دهد. شخصیت اصلی داستان، شاید پاره‌ای از واقعیت‌ها را ندیده بگیرد، مانند درد گرفتن سرش و یا خون آمدن دماغش، هنگامی که در حیاط و زیر آفتاب سوزان بازی می‌کند، اما شمارش اعداد را به خوبی می‌داند. مضاف بر این که او اعداد را به عنوان یک نماد و علامت ریاضی به کار نمی‌گیرد تا مثلاً بگوید یک، دو، سه و الی آخر، بلکه با آوردن «معدود» به دنبال عدد و آن هم «معدود» می‌مادی و واقعاً موجود، شناخت خود را به نمایش می‌گذارد. نویسنده با نشان دادن فرآیند ذهنی کودک و پروسه شناخت او، درواقع یک سفر ذهنی از واقعیت به حقیقت را به تصویر می‌کشد.

این متن، بدون آلوده شدن به فلسفه، فرآیند دانستگی را نزد کودکان نشان می‌دهد. قصه‌ای که بار این داستان را به دوش می‌کشد، قصه‌ای در حوزه سنی کودک بوده، بهانه روایت آن نیز بهانه‌ای منطقی، واقع‌نما و باورپذیر است؛ یعنی آن گونه که باید و شاید، نوشته شده است.

